

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل سوم بر عدم جواز تقلید میت

سومین دلیلی که برای عدم جواز تقلید میت در تقلید ابتدائی عنوان شده، دلیلی است که مرحوم مقدس اردبیلی در رساله‌ای که در جواز تقلید میت دارد اشاره کرده‌اند. این دلیل را ذکر می‌کند و بعد مورد مناقشه هم قرار دادند.

دلیل این است که «المجتهد إذا مات لسقط بموته اعتبار قوله شرعاً بحيث لا يعتد به»، این دلیل دو مقدمه دارد: مقدمه‌ی اولش این است که وقتی مجتهد مُرد، قول آن مجتهد به سبب مردن، شرعاً از اعتبار ساقط می‌شود. مقدمه‌ی دوم این است که «و ما هذا شأنه لا يجوز الاستناد إليه شرعاً»؛ کسی که قول او شرعاً اعتباری ندارد، استناد به او هم شرعاً جایز و صحیح نیست.

نظیر این دلیل در برخی از کلمات دیگران و همچنین در برخی از کلمات عامه هم آمده است. عباراتی که دیروز از فخر رازی در المحصول خواندیم، ایشان هم آنجا گفته بود «لا قول للمیت».

ابتدا لازم است ببینیم این مقدمه اول را چگونه باید اثبات کرد؛ برای اثبات این مقدمه اول دو بیان وجود دارد؛

بیان اول در اثبات مقدمه اول

بیان اول این است که ما این را در وادی اجماع ببریم، به این معنا که بگوییم اگر مثلاً در یک زمانی صد نفر مجتهد داریم، رأی یکی از اینها با بقیه مجتهدین مخالف است، الان در زمانی که این مجتهد حیات دارد، اجماع منعقد نمی‌شود، مخصوصاً روی مبنای اجماع دخولی، که در زمان گذشته برخی از بزرگان مثل خود مقدس اردبیلی اجماعاتی را که اکثراً ادعا می‌کرد، اجماعات دخولی است، اما می‌گویند به مجرد اینکه این مجتهد مخالف مُرد، اجماع منعقد می‌شود، و ما می‌توانیم به عنوان یک دلیل بر مسئله شرعیه اقامه کنیم. این کشف از این می‌کند که بعد از آن که مرد، دیگر قول این مجتهد اعتباری ندارد.

اگر می‌گوییم بعد از مردن، اجماع منعقد می‌شود، معنایش این است که این مجتهدی که مخالف بود، بعد از ممات، قول او اعتباری ندارد و از اعتبار ساقط شده، چون اگر می‌گفتیم قول او اعتبار دارد باز هم نباید اجماع منعقد شود، اما حالا که می‌گوییم اجماع منعقد می‌شود، معنایش این است که قول او اعتباری ندارد. پس این دلیل می‌شود بر اینکه قول مجتهد، بعد از

مردن او از اعتبار ساقط است.

نقد استاد محترم بر بیان اول

قبل از توضیح بیان دوم، باید دید این بیان اول تام است یا قابل مناقشه است؟ بر این بیان اشکالاتی وارد است:

اولین اشکال این است که در فرضی چنین بیانی صحیح است که ما اجماع را از باب دخول معصوم (ع) در بین مجمعی حجت بدانیم. در اجماع دخولي گفته‌اند مخالفت یک نفر یا دو نفر مضر به اجماع است، اما روی مبنای متأخرین که اجماع را از باب حدس حجت می‌دانند، مخالفت یک نفر و دو نفر و سه نفر و پنج نفر و ده نفر، ضربه‌ای به اجماع وارد نمی‌کند. بنابراین اشکال اول این است که این دلیل روی این مبناست که اجماع را روی مبنای متقدمین حجت بدانیم که عبارت از اجماع دخولي باشد.

اشکال دوم این است که بین این استدلال و ما نحن فیه، فرق وجود دارد. در ما نحن فیه می‌خواهیم بگوییم اگر یک مجتهدی بود از دنیا رفت، آیا دیگران می‌توانند به قول او استناد کنند یا نه؟ دیگران می‌توانند به او رجوع کنند یا نه؟ این دلیل فقط از حیث انعقاد اجماع و عدم انعقاد اجماع بحث می‌کند. بعبارة آخری این دلیل دلالت بر سقوط قول میت علی الاطلاق ندارد. ما دنبال یک دلیلی هستیم که بگوید اگر مجتهدی مُرد، قول او مطلقاً ساقط می‌شود، اما این دلیل فقط دلالت دارد که از حیث انعقاد اجماع و عدم انعقاد اجماع این مردن تأثیر دارد. وقتی که مُرد، علمای زمان واحد متفق القول هستند، الان اجماع تشکیل می‌شود.

پس این هم اشکال دوم که این دلیل از حیث انعقاد و عدم انعقاد اجماع دلالت دارد، در حالی که مدعا این است که ما بگوییم قول میت مطلقاً ساقط است، یعنی حتی در مسائل خلافیه، در یک زمانی که ده نفر فقیه است، پنج نفر یک فتوا دارند، پنج نفر یک فتوای دیگر، مسئله خلافی است، اگر هر یک از این پنج نفر مُرد، می‌خواهیم بگوییم آیا دیگران می‌توانند به قول اینها رجوع کنند یا نه؟ بحث از حیث اعتبار و عدم اعتبار قول میت مطلقاً است، اما این مقداری که این دلیل دلالت دارد از حیث سقوط و عدم سقوط از حیث انعقاد اجماع و عدم انعقاد اجماع است.

اشکال سوم این است که در همان بُعد اجماعش هم محل اشکال است. زیرا درست است در یک زمانی صد نفر عالم بودند، یک نفر مخالف بوده، این یک نفر مخالف، مانع از انعقاد اجماع شده بود. حالا این یک نفر مرد. - دقت کنید که چه خلطی در اینجا شده- این یک نفر مُرد، الان می‌گوییم إنعقد الاجماع، اما این انعقاد اجماع به علت سقوط قول او از اعتبار است؟

بعبارة آخری در اشکال سوم می‌گوییم شما باید فرض را جایی بیاورید که این شخص در زمره‌ی مجمعی باشد و قولش از اعتبار ساقط شده باشد. بعد از مردن اصلاً ذاتاً مثل اینکه این آدم از اول نبود. اگر یک کسی از اول هنوز به دنیا نیامده، آیا می‌توانید بگویید قولش ساقط از اعتبار است؟ بعبارة آخری سقوط قول او از اعتبار، از باب سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً الان داخل مجمعی نیست، مثل اینکه از اول به دنیا نیامده بود. الان اجماع به چه تحقق پیدا می‌کند؟

بیان مرحوم شیخ در اثبات مقدمه اول

بیان دوم که بیان مرحوم شیخ انصاری است، می‌فرماید: «لک أن تقرر الدلیل علی وجه آخر و هو أن قول المیت إذا وافق قول أحد الأحياء فالعمل بقوله ليس تقليدا للمیت بل تقليد للحی»؛ مرحوم شیخ فرموده این قول میتی که حالا از دنیا رفته، اگر موافق یکی از احياء باشد و شما به آن عمل کردید، این عمل دیگر تقلید میت نیست، تقلید حی است، «بناء على عدم اعتبار تعيين المفتي في التقليد الذي هو شرط لصحة العمل كما لعله الأقوى»؛ بنابر اینکه بگوییم مفتی اعتبار ندارد، یعنی اعلمیت معتبر نیست. «وإن لم يوافق قول أحدهم كان مخالفاً لأقوال أهل العصر»؛ اگر قول میت با قول یکی از این احياء موافق نباشد، نتیجه‌اش این می‌شود

که قول آن میت با قول تمام این اُحیاء مخالف می‌شود و این می‌شود مخالف با اجماع. یعنی اگر تمام علماء یک نظر دارند، میت یک نظری داشته، الان بخواهیم به میت رجوع کنیم، قول آن میت با اجماع مخالفت پیدا می‌کند. «و معلوم البطلان بالاجماع بناء على حجیته من باب اللطف فالتقليد للمیت دون الحي لا ینفک عن مخالفة الإجماع قطعاً فتأمل»؛ بنابر حجیت اجماع از باب لطف، پس تقلید از میت جدای از مخالفت اجماع نیست.

نقد استاد محترم بر کلام مرحوم شیخ

بیان مرحوم شیخ دو قسمت دارد: یک می‌تی که قول موافق اُحیاء داشت، یک قولی داشت – حالا هنوز مخالف را باید تقسیم کنیم. – الان رجوع به آن میت که می‌کنیم اگر آن میت قولش موافق این اُحیاء باشد، این تقلید، تقلید میت نیست، تقلید حی است (روی این مبنا که بگوییم در مفتی اُعلمیت معتبر نیست و تعیینی در کار نیست).

همین قسمت را ابتدا بررسی کنیم. اولاً اگر کسی در تعریف تقلید گفت «العمل استناداً إلی فتوی مجتهد معین»، تقلید را به عمل در حالی که استناد به فتوای مجتهد معین دارد، اینجا چطور تقلید میت نیست؟ زید می‌گوید و لو آن میت موافق با اُحیاء است، اما من به استناد قول او می‌خواهم عمل کنم. پس این تقلید، می‌شود تقلید میت.

تا الان این عبارتی که شیخ فرموده که مقداری اجمال هم دارد، «بناء على عدم اعتبار تعیین المفتی في التقليد»؛ ما اگر بخواهیم روی اجمال عبارت شیخ عمل کنیم و بگوییم مرحوم شیخ می‌فرماید در تقلید، تعیین مفتی لازم نیست، که یک وجهش هم این است که بگوییم اینهایی که می‌خواهند بر مرحوم امام باقی بمانند، می‌گویند به یکی از نظرات اُحیاء، تعیینش هم لازم نیست، فقط باید قولش مطابق با قول یکی از اینها باشد تا تقلید محقق شود، چون یکی از مبانی و تعاریف تقلید این بود که تقلید یعنی این که عمل، مطابق با قول یک مجتهدی باشد.

اشکال دوم ما به مرحوم شیخ این است که «بناء على عدم اعتبار تعیین المفتی في التقليد» که اصلاً بگوییم در تقلیدی که شرط برای صحت عمل تعیین مفتی لازم نیست، همین که عمل مطابق با قول یکی از مجتهدین باشد کافی است، شما چرا می‌گویید این تقلید، تقلید حی است؟ باید بگویید این تقلید، نه تقلید میت است و نه تقلید حی است، به چه دلیل می‌فرمایید «هذا ليس تقليداً للمیت بل تقليدٌ للحي»؟

دقت کنید؛ طبق همین مبنا، یعنی دیگر کاری به اُعلمیت نداشته باشد، اصلاً بگوییم مراد شیخ این است که علی عدم اعتبار تعیین المفتی في التقليد، یعنی همین که عملت مطابق قول یکی از اینها باشد کافی است، لازم هم نیست معین باشد. خب اگر لازم نیست معین باشد، الان فرض این است که میت حرفی زده موافق با اُحیاء، عمل این هم مطابق با اینهاست، پس این نه تقلید حی است نه تقلید میت.

در شق دوم؛ شق دوم این است که اگر قول میت مخالف با اقوال زمان بعد باشد، ایشان فرمودند این مخالف با اجماع می‌شود.

مخالف با کدام اجماع می‌شود؟ اجماع در زمان خود میت مضر است، قول میت اگر در زمان خود میت مخالف با اجماع باشد قولش مضر است، اما اگر در زمان خود میت اجماعی نبوده، اینجا قول میت اشکالی ندارد. لذا این بیان که بگوییم «فتقلید المیت لا ینفک عن مخالفة الاجماع»، درست نیست. لذا خود مرحوم شیخ هم در آخر یک «فتأمل» را آوردند که این بیان، بیانی است که نیاز به تأمل دارد.

خب حالا بعضی از آقایان تذکر دادند که چهارشنبه‌ها نکاتی هم گفته بشود برای همه ما مفید باشد، یک عنوانی که وجود دارد در کتب اخلاقی و شاید حالا آنطوری که باید و شاید هم به آن توجه نمی‌شود مسئله‌ی «إخفای عبادت» است.

یعنی انسان اولاً آن عبادتی که انجام می‌دهد با تمام شرائط و خصوصیات با قصد قربتی هم که دارد، باز این عملش را در مرئی و منظر و رؤیت مردم قرار ندهد.

از مجموع روایات استفاده می‌شود که این نوع عبادت برای خداوند خیلی مطلوبتر است، تا اینکه انسان در مرئی و منظر عبادتی کند.

البته یک استثنایی دارد؛ ما یک عبادات اجتماعی داریم، مثل حج، نماز جمعه، نماز جماعت، اما آن عبادتی که واقعاً و واقعاً مطلوب اولی برای خداوند است و محبوبیت برای خداوند دارد؛ عبادتی است که انسان در پنهانی انجام می‌دهد. عبادت خودش را إخفاء کند و نگذارد دیگران بفهمند که او اهل نافله است، او اهل صدقه دادن است، او اهل نماز شب است.

اگر واقعاً انسان تمایل به این پیدا کند که رفیقش بفهمد که اهل نماز شب است، این ولو این که وقتی هم دارد نماز می‌خواند قربة الی الله می‌خواند، اما کنارش و خارج آن تمایل به این داشته باشد که این بداند که این اهل نماز شب است، این اثری ندارد.

إخفای عبادت یک ارتباط مخصوص و ویژه بین انسان و خدا ایجاد می‌کند. هیچکس هم از این ارتباط خبردار نخواهد شد. اگر من میل به این پیدا کنم که رفیقم بفهمد که من اهل نافله هستم، اهل ذکر هستم، اهل نماز شب هستم، قطعاً این ارتباط ایجاد نمی‌شود و واقعاً همه چیز در همین است.

بین انسان و خدا از این طریقی که هست، عباداتی که وجود دارد، یک ارتباط‌هایی بین انسان و خدا ایجاد می‌شود، اما به نظر می‌رسد که آن انسانی که ارتباط مخفی بین خودش و خدا وجود دارد، که حتی در زندگی، زن و بچه‌اش هم شاید متوجه نشوند. داشتیم بزرگانی که هفتاد سال اهل نماز شب بودند، اهل تهجد بودند، دو ساعت به اذان هم بلند می‌شدند، اما تا روزهای آخر عمرشان حتی اولادشان متوجه نشدند که اینها اهل نماز شب هستند. خوشا به حال اینها. انسان اگر این ارتباطش روشن شود، آن اثر از بین می‌رود.

بزرگان می‌فرمایند که در این ارتباط مخصوص و مخفی، یک آثار عجیبی وجود دارد، یک انوار عجیبی وجود دارد، یک عنایات واقعاً خاصی وجود دارد که رسیدن به آن خیلی مشکل است. بالاتر از آنجایی است که انسان خوف از این داشته باشد که دیگری بفهمد. باید به اینجا برسد.

اینکه نباید انسان میل به این داشته باشد تمام اینها آثارش را از دست می‌دهد، در همه‌ی عبادات است، منتها یک عباداتی استثناء شده، مثل نماز جماعت، نماز جمعه، یک عبادات اجتماعی داریم که خب به عنوان شعائر است، آن یک آثاری برای خودش دارد، اصلاً شارع آمده فرموده باید اینطور بصورت آشکار باشد، ولی روح و اصل عبودیت اینطور نیست. اصل عبودیت با إخفاء ملازمه دارد.

روایتی است در بحار، جلد 70، صفحه 251، «أعظم العبادة أجراً أخفاها»؛ بزرگترین عبادتها از نظر أجر، مخفی‌ترین آن است.

عرض کردم این مخفی، یعنی حتی به این حد برسد که انسان بترسد از اینکه رفیقش بفهمد. البته حالا در یک حدی که انسان باید

ظاهر مسلماني و ظاهر تعبد را داشته باشد، در آن حدش که خود اسلام هم سفارش مي‌کند، اول وقت است برويم نماز جماعت، اول روز جمعه است برويم مثلاً کم کم براي نماز جمعه. ولي در آن وادي که انسان واقعاً بخواهد عبادت خالص و محض براي خدا انجام دهد، خفا، از شرائطش است.

لذا بزرگان ما از خدا تمني مي‌کردند که جايي باشند کسي نباشد، تنها باشند، خودشان باشند، يعني آنجا ديگر لذت‌ترين زمان براي اينها آن موقع بوده است. بالاخره اين چيزهاي معنوي یک تمثيل‌هاي ظاهري و مادي هم خداوند برايش قرار داده است.

فرض کنيد انسان به یک کسي که خيلي علاقه دارد، دلش مي‌خواهد یک جلسات خاص الخاصي با او داشته باشد، به یک بزرگي علاقه‌مند است، وقتي مي‌رود در حضور او مي‌خواهد بنشيند، دلش نمي‌خواهد حتي یک کس ديگري هم نشسته باشد، مي‌خواهد فقط خودش باشد و او، بتواند با او صحبت کند، در یک مرحله‌ي خيلي خيلي بالا و بي‌نهايتش بين انسان و خداست.

اين نه براي اين است که خلوص بيشتري باشد، در ذهن نوع مردم اين است که اگر انسان مخفي عبادت کند، خلوصش بيشتري است، آن هم هست، اما جهت مهم در خفاء عبادت؛ اين است که در عبادت مخفي یک آثار مخصوص براي خودش قرار داده شده که در عبادتي که در مرئاست آن آثار قرار داده نشده است.

ما در روايات داريم که هر چه عبادت انسان خالص‌تر باشد، خدا اجر بيشتري هم به او مي‌دهد، ولي عنوان خلوص یک عنواني است، عنوان اخفاء یک عنوان ديگري است.

آنوقت از آن طرف در بعضي از روايات داريم «مَنْ شَهَرَ نَفْسَهُ بِالْعِبَادَةِ فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِهِ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْغِضُ شُهْرَةَ الْعِبَادَةِ وَ شُهْرَةَ اللَّيَاسِ»؛ کسي که خودش را مشهور به عبادت کند، بگويد من اهل عبادت هستم، اهل نماز شب هستم، اهل کذا و اينها هستم، او را نسبت به دينش متهم کنيد، خدا هم نسبت به چنين کسي بغض دارد.

اين اصلاً به درد خداوند نمي‌خورد، يعني قابل عرضه به درگاه الهي نيست که انسان یک عبادتي که مردم فهميدند را بيايد براي خداوند عرضه کند.

ما واقعاً بايد عادت کنيم. اين معنا را از خود خداوند استمداد کنيم، عمر انسان خيلي سريع مي‌گذرد و متأسفانه هر چه هم مي‌گذرد، همان جمله‌اي که امام (رضوان الله عليه) مکرر مي‌فرمودند که از ايشان وقتي توصيه‌اي مي‌خواستند مي‌فرمودند که تا جوان هستيد، قدرت داريد براي خودتان کاري کنيد، يکي از کارهاي مهم همين است، بتوانيم خودمان را عادت دهيم به عبادات مخفي، ببينيم آيا واقعاً در عبادات مخفي لذت مي‌بريم يا وقتي جلو ايستاديم براي نماز جماعت آنجا بيشتري لذت مي‌بريم؟

گاهي اوقات انسان وقتي امام جماعت مي‌شود، وسوسه نفس است، مي‌گويد حالا من امام جماعت شدم، بايد قرائت بهتري داشته باشم، صحيح‌تر داشته باشم، توجهم به خدا در نماز بيشتري باشد. اينها همه‌اش وسوسه است. اگر انسان در عبادت مخفي اين نکات را رعايت کرد، در عبادت مخفي احتياط کرد، نمازش را چند بار خواند، ذکر را کاملاً با دقت گفت، بدون اينکه غلط باشد آن براي انسان هنر است.

شما ببينيد مرحوم امام عباداتي که به عنوان نماز جماعت مي‌خواندند، خيلي سريع و خيلي عادي است. اما فرض کنيد عبادات مخفيشان که اينطور نبوده که ما خودمان را عادت دهيم به عبادات مخفي، در اين عبادات به انسان چيزهاي زيادي داده مي‌شود. يعني واقعاً خود انسان هم نمي‌داند که چه برکاتي دارد. هم از جهت علمي، هم از جهت مادي، از همه جهات.

خودمان را عادت دهیم که إن شاء الله عرض می‌شود که وقتی انسان در روزهای آخر عمرش بود، بتواند واقعاً با یک آرامش بر خداوند تبارک و تعالی وارد شود.

این روایت هم هست که «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا عَامِلُوهُ بِخَالِصٍ مِنْ سِرِّهِ فَعَامَلَهُمْ بِخَالِصٍ مِنْ بَرِّهِ فَهُمْ الَّذِينَ تَمُرُّ صُحُفُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُرْغًا وَ إِذَا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ تَعَالَى مَلَأَهَا مِنْ سِرِّ مَا أَسْرَوْا إِلَيْهِ»، برای خداوند بندگان است که اینها با خدا معامله کرده‌اند با خالصی از سرّ خودشان، یعنی با اعمالی که در سرّ و پنهان خودشان با خداوند داشته‌اند. خدا هم می‌فرماید حالا که شما خالص از پنهانی‌تان را تحویل من دادید، بهترینش را تحویل من دادید، من هم بهترین را به شما تحویل می‌دهم، اینها کسانی هستند که نامه‌های اعمالشان را وقتی مرور می‌کنند خالی است، تا نامه عملش جلوی آن شخص می‌رسد یعنی اول که دارند می‌آورند چیزی نیست.

این خیلی عجیب است، حالا این چیزی نیست یعنی گاهی اوقات انسان نمی‌خواهد حتی ملائکه هم بفهمند، نمی‌خواهد آنهایی که موکل در نزد خدا هم هستند بفهمند. این چیست؟ معنایش را دیگر آدم نمی‌تواند بفهمد، فقط خدا بداند.

چه بسا ما بتوانیم بگوییم از آن نیت خالص انسان در یک عمل شاید ملائکه هم نتوانند متوجه شوند. حالا این را من نمی‌دانم شما اگر تتبع کردید، یا دقت کردید ببینید چنین چیزی هست در روایات یا نه؟

ما ملائکه‌ای داریم که اعمال انسان را می‌نویسند و ثبت می‌کنند، اما همین اعمال ظاهری است، آنچه که بین خود انسان و قلب انسان و خدا می‌گذرد ظاهراً آنها متوجه نمی‌شوند. روی همین حساب، نامه اعمال چیزی در آن ثبت نمی‌شود، خدا آن نامه اعمال را پر می‌کند از آن اعمال پنهانی که این شخص انجام داده. این خیلی برای انسان مهم است.

خداوند همه ما را به خالص‌ترین عبادتش إن شاء الله موفق بفرماید.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين